



لما
كانت هذه

النسخة الشريفة المسماة بهدية التلمذة
الى مرجع الملة من احسن النسخ الكلا
لها يسلك اهل البغي والغواية الى طريق الرشاد والهداية
فما ألفها وجمعها صاحب النفس
القدس سير والاخلاق الزكية
واحدا لا عصا نادرة الادوار ديباجة كتاب
التحقيق والتدقيق لسان الوعاظ وترجمان الحفاظ
العالم الرباني جناب الاقا ميرزا محمد رضا الهداية
منع الله المسلمين بافادته وكنابه وطول بقائه صلب
الحكماء العارفين لكامل صاحب المقامات والكرامات
الحاج ملا محمد رضا صاحب تفسيره والنظم وغيره
من المؤلفات طاب ثراه فلما رايت ان اشتهاها
اقرب الى الصواب علمت ان انتشارها
يوجب عظيم الثواب سعيت في طبعها مقدما له
على جميع امور بعد ان جهدت في ترجمتها بحسب قدرتي ليكون فايدها
اعم واسئل الله تعالى ان يجعل ذلك لي ولجميع المسلمين
خيرا آمين وانا بعد مفتقر الى الله العلي العظيم
العلماء اجمعين شيخ علي محمد

الحاج ميرزا محمد
١٣١٠
محرم

هذه
هدية النملة
الى مرجع الملة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على محمد وآله الطاهرين
ولعنة الله على اعدائهم اجمعين الى يوم الدين وبعد
فهذه نبذة مما في الصدور تكون نفثة للصدور امتثلت فيها امر
ابن جسد ايت آنچه در سينه است که چون در سين لطيفي است براي مصدور مثال کرم و پرستش آن
من يجب على طاعته ووفقني الله لتابعته حين لا يحضر في كتاب
انکس را که واجب است بر من طاعت او و توفيق دارد مرا خداوند بر پردي و در نه کاي که زيت نزد من برنج کاش
ويحضر في الايجاز دون الاطنا بسميتها هدية النملة الى مرجع
وانچه بستر است بر اختصار است نه تفصيل ناسم آزا هيئته شير کشي بوي مرجع
الملة وهي مشتملة على مقاصد خمسة وكل مقصد مشتمل على فصول
ثلاث وآن مشتمل است بر پنج مقصد و هر مقصد مشتمل است بر پنج فصل
خمس الا المقصد الخامس فاجعلت فيه الفصل لعل الله ووفقني
که مقصد پنجم که قرار نهادم در آن فصل را باميد آنکه خداوند توفيق دهد مرا
بفضله للوصول بالاصل المقصد الاول فيما يتعلق بالتوحيد فيه
بفضل خویش براي وصل آن باصل مقصد اول و آنچه متعلق است بتوحيد و در آن
فصول خمسة الفصل الاول في معرفة الذات قالت الامامية
پنج فصل است فصل اول در شناختن ذات و حقيقت است امير گفته اند

مصدور
کسی را گویند که شکایت
دارد و نه درو سین
۱۲

قالت الامامية

المعرفة اما بالاحاطة بعين الشيء كما هو وهي المستلزقة للعينية
 که شناختن با احاطه بر عین چیزیت که هر دو آن بستند بر عینیت
 او العلو والشاوی فی تمتعة فی ذات الله تعالى لكل ممكن فتلك به
 یا برتری یا مساوی بودن است و آن محالست در ذات حق در باب هر ممکنی پس این نسبت
 تعالى ليست الا العجز قال عليه السلام ولم يُجْعَلْ لِلْخَلْقِ طَرِيقًا إِلَى مَعْرِفَتِكَ
 بخدای تعالی نیست مگر بجز امام علیه السلام فرموده و قرار ندادی ز برای خلق راهی بسوی معرفت خود
 الا بالعجز عن معرفتك و اما بالاحاطة بما سواه وهو اول الدين وهي
 مگر بجز از معرفت و یا با احاطه بر مساوی ذات حق و آن اول دین و
 الواجب على المكلفين قال امير المؤمنين اول الدين معرفة الله تعالى
 واجب بر هر مکلفین است امیر المؤمنین علیه السلام فرموده اول دین معرفت خدای تعالی
 واليه طرق كثيرة يؤل الى الاربع يسلك فيها بقدر العقل والنقل
 و بسوی آن راههای بسیار است که تا آن چهار است که سبک در آن بقد عقل و نقل است
 احدها الايات افاقية المودعة في هياكل التوحيد والثانية المودعة
 یکی از آنها آیات آفاقیه است که امانت نهاده شده در سبکهای توحید و دوم آنکه لایخوار
 في النفوس البشرية الجامعة والثالثة معرفة الايات الكبريات
 در نفوس بشریه که جامع است تمام در شب عالم است معرفت آن لای کسری
 والرابعة معرفة الذات بتعرف الذات في الاولى قال الله تعالى
 و چهارم معرفت ذات حق است بشناساندن خود در اول حق تعالی بفسر
 سُبْحَانَكَ يَا يَتَنافِي الْأَفَاقِ وَالثَّانِيَةِ وَفِي أَنْفُسِهِمُ وَالثَّالِثَةِ تَبَا عَرَفَ اللَّهُ
 زود باشد که می نمایم ایشان لای خود در آفاق و دوم میفرماید و در نفوس ایشان سُبْحَانَكَ عَرَفَ اللَّهُ فرموده اند بر سبک
 تعالى الرابعة وقال عليه السلام بك عرفتك و كمال تلك المعرفة توحيد
 شریف حق تعالی چهارم فرموده امام علیه السلام بتو شناستم تو را و کمال این معرفت یکانه دانستن

الذات بالافراد بانه لا اله الا هو ولا واحد بالذات الا هو
 ذات است بفرار باينکه نيست خداي جزا و نيست يکانه بالذات جز او
 انذکل ما سواه زوج ترکیبی و وحدته عين ذاته غير مدركة
 زیرا که تمام مساوی او جفت ترکیبی اند و یگانگی او عين ذات است و نيست درک شونده
 بالکنه وهي غير الوحدات المخلوقة وهي مستلزمة لتوحيد
 بکنه و حقیقت و آن یگانگی مساوی یکی بودنهای مخلوق است آن نوع مستلزم است به یگانگی
 العبادة اذ العبادة اداء حق القيمة للقاء بذاته فلا معبود
 در پرستش را زیرا که پرستش ادا نمودن حق قیمریت قائم بذات است پس معبودی نیست
 الا ذاته الاحدية فكل معبود دونه باطل مضحل مستقلا كان
 کمالات یکانه او پس هر معبودی مساوی او باطل و مضحل است خواه مستقل باشد
 او شقیعانی المعبودية من الذرة البيضاء الى الذرة الظلماء فالمعبود
 یا شقیع و شرک در معبود بودن از خورشید پر نور تا ذره بی نور پس معبود را
 لكل ما سواه هو المعبود لمحمد صلى الله عليه واله ومعبود الائمة
 جمیع مساوی همان است که معبود پیغمبر صلی الله علیه و آله است و همان است که معبود ائمه
 عليهم السلام قل يا ايها الكافرون لا اعبد ما تعبدون و لا
 عیبه استقامت بگو که ای کافران پرستش نکنم آنچه را که شما پرستش میکنید
 اخذ وقالت الشيخية الذات ذاتان ذات غيبية باطنية
 اخبره و شیخیه گویند ذات و ذات است یکی ذات غیبی باطنی
 لا اسم لها ولا رسم لها ولا تسبی ولا توصف ولا تکلیف علیها
 که نام ندارد رسم ندارد تسبی ندارد وصف کرده میشود و تکلیفی است بنده
 بمعرفتها و توحیدها و عبادتها و قالوا ان المعرفة فرع ادراك
 بهر منت و توحید و پرستش آن و گویند که معرفت فرع درک نمودن

وقالت الشيخية

المعبود والعبادة فرع ادراك المعبود فيجب ان يكون المعروف في صقع
 معبود است وعبادت نیز فرع درک نمودن معبود پس واجب است که بوده باشد شناخته شد در مرتبه
 العارف والعابد حتى يعبد بجسمه جسم المعبود وبنفسه نفس
 شناسنده وعبادت کننده تا آنکه پرستش کند بجسم خود جسم معبود را و بنفس خود نفس
 المعبود وبعقله عقل المعبود وبقواده قواد المعبود فهناك
 معبودا وبعقل خود عقل معبودا وبقواد خود دل معبودا پس آنجا
 ذات ظاهره معرفتها انتهى بمعرفة البيان وهي المتعلقة بها المعرفة
 ذاتية ظاهر شده که معرفت آن ناپسیده می شود بمعرفت بیان و همان است که متعلق است بان معرفت
 والعبادة وهي في مقام النبوة نبي وفي مقام الامامة اما وفي مقام
 وعبادت آن ذات در مقام پیغمبری پیغمبر است و در مقام امامت امام است و در مقام
 الركن الرابع ركن رابع قالوا ان الخطاب في ايتاك نعبد واياك نستعين
 رکن رابعی رکن رابع گفته اند که خطاب در ایتاک نعبد وایاک نستعین
 الى النبي والامام والركن الرابع صرح به الشيخ احمد بن صقر المشهور بزين
 بوی پیغمبر و امام و رکن رابع است نصری کرده بین مطالب شیخ احمد پسر صقر که مشهور بزين
 الدين ابن داغر الاحسائي في رسالته الخطابية المطوعة في جوامعه
 الدين پسر داغر احسائي است در رساله خطابه خود که مندرج است در کتاب جوامع
 السيد كاظم الرشتي في شرح الخطبه والعبد الاثيم في موارد الزايدات
 سيد كاظم رشتي نیز در کتاب شرح خطبه اش در آنکه لعبد خود را عبه اثم گفته در مواردی که کتاب
 وكذا في رسالته الى سيد كاظم الرشتي وعباد ايتها مذكورة مع تعيين
 و همچنین در نوشته اش بوی سيد كاظم رشتي و عبارتهای آنها مذکور است با تعین
 محالها بالفاظها في الكتاب المسمى بالسيف المسلول على مدعي دين
 محل آنها بلفظ خودشان در کتاب که اسم آن سيف المسلول بسبب شمشیر بر مبهتان دين

الرسول ولا يخفى على موحد كونهم مشركين في مقالتهم هذه وهي
 رسول وپوشیده مبادا بر هیچ سوختی که اینها مشرکند در این گفتارشان و همین است
 التي دعتم الي مصاحبتهم لصور مشايخهم وجعلها في مجال سجودهم
 وادبته ايشانرا بر امراد داشتن صورت بزرگان را و گذارن آنها را در محل سجودشان
 وقد عرفوا واشتهروا بذلك مما لا يتمكنون من انكاره والله على ما
 دتجيبون که معروف و مشهور شده اند اين مطلب بخير که ممکن نیستند از انكار آن و خداوند به
 نقول وكيل الفصل الثاني في معرفة الصفات قالت الامامية
 آنچه ميگوئيم و گيراست فصل دوم در معرفت صفات است اماميه گويند
 حق المعرفة في الصفات هي توحيد تعالى بالخروج عن حد التقطيل
 که حق شناسي خدا در صفات بكانه دانستن خدا تعالى است به پيرون آمدن از هر طرف تعطيل
 والتشبيه باثبات الصفة باسمها الماخوذ من التوقيف من غير
 تشبيه باثبات دانستن نام صفت را چنان که گرفته شده از رخصت شرع و انکه
 تشبيه ونفي التشبيه عنهما من غير تعطيل وبالياس من ادراك
 غير صفت مخروق باشد ونفي نمودن تشبيه مخروق را از صفات الهييه بکنه نفي تشبيه بغير تشبيه
 كنهها في اما ذاتية واما فعلية واما ثبوتية واما سلبية
 که صفات حق بر ان صفات ياد اند يا نفس و يا ثبوتی اند يا سلبی
 واما الذاتية اما حقيقية كالحيوة والقدم او ذاتية اضافية
 واما صفات ذاتی يا حقیقی اند مانند حیوة و قدم بودن يا ذاتی اضافی اند
 كالعلم والقدرة او اضافية محضة كالاولية والاخوية وكلها
 مانند علم و قدرت يا اضافی محضند مانند اول بودن و اخبر بودن و بهمين
 متحدة الوجود مختلفة المفاهيم وكلها واقعة على الذات البحت
 صفات متحدة بحسب وجود و مختلفه بحسب مفهوم و همه آنها واقعه بر ذات بكانه حق

قالت الامامية

بالعينية باسقاط التفريق بين الذات والصفة والمخرج عن معنى
 نحو عینیت باقط کردن جدائی میان ذات و صفت و بیرون آمدن از معنی
 الوصفیة العارضة فان صفات الله لا تشبه صفات المخلوقین
 صفت عارضه زیرا که صفات خدائی نیستند مانند صفات مخلوقات
 والاسماء الذالتر علیها ما اطلق علی المخلوقین فی اشتراك اللفظ
 و نامایک دلالت میکنند بر صفات الهی هر گاه گفته شود در باره مخلوقات پس آن نحو اشتراک در لفظ است
 دون المعنی اذا الاشتراك فی المعنی ولو كان عرضیا يستلزم ما به امتیازا
 نه در معنی زیرا که اشتراک در معنی هر چند عرضی بوده باشد لازم دارد چیزی را که سبب امتیاز است
 فیلزم التركيب فيلزم الامكان والقول بان ما به الاشتراك عین
 پس لازم آید ترکیب پس لازم آید ممکن بودن واجب قیاسا و قول اینکه ما به الاشتراک عین
 ما به الامتیاز قول سفسطی فان ما به الامتیاز اخص مما لیس به
 ما به الامتیاز است قول سفسطائی است زیرا که آنچه سبب امتیاز است اخص از آنچه سبب
 الاشتراك و نفی الاعم يستلزم نفی الاخص فيلزم اجتماع النقيضین
 شریک نبودن محضات و نفی عام لازم دارد نفی خاص را پس لازم آید جمع شدن دو شیء نقیض
 فقد یجتمع الخالق والمخلوق فی الاسماء ولكن یفترقان فی المعنی فهذا
 پس باشد که جمع آیند خالق و مخلوق در اسم بکن جدا باند در معنی چنانچه ما گفتیم پس این است
 معنی بدیونیه الصفة فافهم وقالت الشيخية تران الاسماء والصفات
 معنی جدائی صفت خالق و مخلوق و شیخیه گویند که اسما و صفات برای
 للذات الظاهرة النبی والامام والوکن الرابع وهی معرفتهم بالمعانی وقالوا
 ذات ظاهر شده حقیقی است که پیغمبر و امام و رکن رابع است و این است معرفت ایشان بمعنی و گفته
 ان الصفات کلها حادثه فالله عالم بالاشیاء بعلم حادث وقادر
 که صفات الهیه تمام حادث اند پس خدا باین عالم باشیاء بعلم تازه و قادر است

وقالت الشيخية

بقدره حادثه و هكذا وقالوا ان الصفات متحدة في المفهوم كما
 وقادرات بقدرت تارة و تهمين ساير صفات و گفته اند كه صفات متحدة در مفهوم
 هي متحدة في المصداق وقالوا نسبة الخلق والرزق اليه تعالى
 چنانكه متحدة در وجود خارجی و گفته اند نسبت دادن آفرينش و رزق دادن بسوی خدايتكما
 كفر قال الخان الكرماني پس هر كه بگويد ذات خدا خالق اشياء است
 باجماع مسلمانان از ضرورت دين بيرون رفته و صريح بتمام
 ذلك ابن صقر في شرح العرشية والرسالة العلية و شرح الزيارة
 ابن پسر صقر در شرح عرشيه اش و رساله علميه اش و شرح زياره اش
 والسيد الرشتي في شرح الخطبة والعبد الاثم في الارشاد وغيره
 و سيد رشتي در شرح خطبه و عبد اثم در ارشاد وغير آن
 و مخالفتم للضرورة لا يخفى على الموحدين الفصل الثالث
 و مخالف بودن ایشان بضرورتى بن مخفى نيت براى دين فصل سيم
 في معرفة الاسماء قالت الامامية سماء الله كلها حادثه مخلوقة
 در معرفت اسماء الله امايه كوينه كه اسماء خدايتعالى تمام حادث و مخلوقند
 توقيفية جعلها الله تعالى وسيلة بينه وبين عباده يدعونهم
 و بر خست شرعند قرار داده خدايتعالى انهارا و سيد ميان خود و ميان بندها كان خود كه بنحو
 بها ومن عبدها اى الاسماء فقد كفر ومن عبدها و عبد
 اورا با انها و كسيكه پرستش كند انما يعنى تنها اسماء را پس تحقيق كافراست و كسيكه پرستش كند انهارا با پرستش
 مستماها معا فقد اشرك فعبد اثنين و عبد المسيح بايقاع الاسم
 مستى آنها با هم پس تحقيق كه شرك است و پرستش و معبود نموده و كسيكه پرستش كند مسيحى را بواقع و نه مستقيم
 عليه فذلك التوحيد وما اطلق منها على المخلوقين فاطلاقها
 بران پس ان توحيد است و هرگاه گفته شود جزى از ان اسماء در باره مخلوق پس اطلاق ان

قالت الامامية

بالاشتراك في اللفظ دون المعنى فان اساس التوحيد ان لا يجوز
 اشتراك در لفظ است نه در معنی زیرا که پایا توحید است که در این باشد
 على الله ما يجوز عليك ولا تجرى عليه من المعاني ما هو اجراه
 بر خداوند آنچه روا باشد بر تو و جاری نباشد بر او در معنیها هر آنچه خود او جاری نموده
 في خلقه فهي بالمعاني التي تطلق عليه تعالى لا توجد في المخلوقين
 در مخلوق خود پس صفات بمعنیها یک گفته می شود در باره حق تعالی یافت نمی شود در مخلوقات
 وبمعانيها فيهم لا تاتي ولا يليق به تعالى سواء كان المخلوق نبيا
 و بمعنیها یک در بندگان است نخواهد آمد و لایق نیست بجهت آنکه تعالی خواه المخلوق نبی باشد
 او اماما او غيرها وليس له الا الاسماء الحسنى وهي صفة لوصف
 امام یا غیر ایشان نیست مرا و اگر نامهای یک و آن نامها صفت اند برای او صفتی نیست
 وقالت الشيخية ان الذات لا اسم لها ولا رسم لها ويقولون
 و شیخیه گفته اند که ذات حق را نه اسمی است و نه رسمی و قائل شده اند
 في قوله تعالى والله الاسماء الحسنى يعني الربوبية الثانية في
 در قول حق تعالی که فرمود مر خدا را است نامهای یک یعنی پروردگاری مرتبه دومی که در
 الذات الظاهرة قال سيدهم في شرح الخطبة ان الربوبية لها ستة
 ذات ظهور کرده حق است سبده شان گفته در کتاب شرح خطبه بدرستی که ربوبیت را شش
 مقامات احدها رتبة الذات البحت التي لا اسم لها ولا رسم
 مقام است اول رتبة ذات خالص است که نه اسمی است و نه رسمی
 والثانية رتبة الذات الظاهرة التي هي مظهر تلك الذات البحت والثالثة
 و دوم رتبة ذات ظهور کرده اینکه ان مظهر آن ذات خالص است سیم
 رتبة الذات في مقام يعبر عنها بهو والرابعة رتبة يعبر عنها
 مرتبه ذات است در مقامیکه تعبیر کرده میشود بهو چهارم مرتبه که تعبیر میشود بهو

قالت الشيخية

بالله والخامسة رتبة يعبر عنها يا ايسا والاسماء والسادسة هي
 به الله بحسب مرتبة که تعبیر میشود از ان بساتر احوای الهی ششم آن
 الرتبة الربوبية السارية في العبودية وخمسها شيخ وكثرها
 مرتبه ربوبیتی که ساری است در مرتبه عبودیت و این مراتب شش گانه را شیخ پنج گفته
 الخان الكرماني بغير حساب قال في الارشاد من نيكویر
 نموده آن را خان کرامانی بغير حساب در ارشاد گفته
 اتخذائك سابق ميسر سيد باطل بوده بلکه میگویم او حق
 بوده و عبادتش درست بوده و لكن امر و چون شعور شما زیاد
 شد باید بدانید که ان خدا بتوده بلکه بنده بوده و اینکه امروز
 میگویم این خداست و بعد از این شعورها زیاد میشود میدانید
 که این خدا نیست بلکه بنده است از بندگان خدا و خدا دیکریت آن
 وقال الشيخ احمد في شرح الزبارة في تفسير الدعاء انت الله عما
 شیخ احمد گفته در کتاب شرح الزبارة در تفسیر دعاء که توئی خدا ای که نگاه داری
 السموات یعنی احسن ابن علی وقالوا انت الله قوام الارضین یعنی
 آسمانها یعنی حسن بن علی و گفته اند که توئی خدائی که قوام زمین و آسمان
 الحسین بن علی وقالوا ان الصماثر لله في القرآن من الغيبة والخطا
 حسین بن علی و گفته اند که ضمیر ای خدا که در قرآن است از ضمیر غایب و محط
 والتكلم راجعة الى النبي والركن الرابع في مرتبة المعاني وقال الشيخ
 و متکلم همه راجعه بپس نبی و رکن رابع در مرتبه معانی و شیخ
 احمد كما ان الله الاسماء الحسنی كذلك له الاسماء السوی لكن
 احمد گفته پس چنانکه از خدا است احوای نیک پس چنانکه مراد است احوای بد لیکن

امرنا بدعوته بالحسنى دون السوى وقال ان معنى قولك الله قادر
 بما مرشده ايم بخواندن خداوند بناهای نیک نه ناهای بد و گفته که معنی قول تو خداوند قادر است
 عالم بصیر الله الله لا تجادها فی المفاهیم اللغویة کاتحادها
 و عالم او بصیر است این است که خداوند احد است زیرا که همه متحدند در مغفرت و عفو و لغوی مانند متحد بودنشان
 فی المصداق الوجودی و کل هذه المقالات مخالفة للضرورة من
 در مصداق وجود خارجی و تمامی این گفته ها مخالفند با ضروری

بجایگاه امامیه

الدين الفصل الرابع فی معرفة الافعال قالت الامامية
 دین فصل چهارم در معرفت افعال امامیه کونیه

افعال الله قائمة بذاته قیام صدور لا قیام حلول وهو تعالى فاعل
 افعال خداوند قائم بذات او بمعنی صادر بودن آنها از ذات نه بمعنی حلول کردن ذاتی آنها
 بالارادة والارادة حادثة ومعناها ايجادها الاشياء التي ارادها
 باراده و اراده حادث است و معنای آن ایجاد نمودن خداوند است اشیا را که اراده

فی التكوين و طلبها فی التشريع والارادة مخلوقة لا بارادة سابقة
 آنها در عالم کون و طلب نموده آنها را در عالم شرع و اراده مخلوقات نه باراده های سابق بر آن
 فتسلسل و سایر الاشياء مخلوقة بالارادة یعنی با ایجاد خداوند و تسلسل
 که لازم آید تسلسل سایر اشیا مخلوقه بواسطه اراده یعنی با ایجاد خداوند تعالی و نیست

معنی ارادته التضمیر كما هي فی المخلوقین و قالت الشيخية لا فعل
 معنی اراده خداوند آنکه در خواطر گذرد و چنانکه در مخلوقات و شیخیه گفته اند هیچ فعلی
 لله ولا انتسب الفعل اليه ولا يطلق علی الذات اسم الخالق والفاعل
 برای خداوند منسوب است فعل بری او و گفته میشود بر ذات حق نام خالق و فاعل
 و امثالها لانها يجب ان يكون مقارنة للفعل الذات لا يقارن
 و مانند آنها زیرا که این نامها واجب است که بوده باشد مقارن بر فعل و ذات مقارن نشود

بجایگاه شیخیه

شیئا واستدلوا بقوله عليه السلام ان الارادة لا تكون الا والمراد معها
 باخرى وبستهلال نموده اند بقول معصوم عليه السلام که فرمود اراده یافت نمیشود مگر آنکه مراد بان باشد
 ولا يفهمون ان معية المراد مع الارادة هي حادثة لامع المريد الذي
 نمی فهمند اینکه با یکدیگر بودن مراد با اراده حادث است نه با اراده کننده بلکه

هو القدير تعالى واعلم ان صفات الله تعالى الفعلية كلها راجعة
 از قسیم تعالی است و بدان که صفات خداوند تعالی که صفات فعلیه بتامی راجعند
 الى معنى الایجاد ولهم في تلك المسئلة خواصات متناقضة ولا
 بوی معنی ایجاد وراثت نزد در این بسند خواصات متناقضات است که

يتحفي على موحد شركها الفصل الخامس في العدل قالت الامامية
 مخفی نیست بر یوحی موصوفی شرک بودن آنها فصل پنجم در عدل لایسته گویند
 كونه عادلا من صفات الذات والعدل من صفات فعله ومعناه

عادلی بودن خود تعالی از صفات ذات است و عدالت او از صفات فعل است و معنی آن
 انه تعالى لا يظلم احدا بان لا يظلم شيئا فيثيب المصيب بوعده والامر
 این است که حقیقتا ظلم نمی کنند هیچ کس را بلکه ظلم نمیکند هیچ چیز را پس ثواب میدهد صواب را و وعده خود را

في المعاصي اليه تعالى ان شاء عاقبه بعدله لا استحقاقه وان شاء
 در گناهان بوی و تعالی است اگر شستش قرار گیرد عقاب میکند بعدش بعهده مستحق بودن عاقبت اگر شستش

عفى عنه بفضل له الا ان يكون مشركا او بمنزلة وعد والا قرار
 قرار گیرد عفو می کند او را بفضل خود مگر آنکه مشرک باشد یا بمنزله آن و شمرده اند لایسته اقرار بعدل
 به من اساس الدين واجمعوا على ذلك اجتماعا على النصوص عن الصادق
 از اصول دین و اجماع کرده اند بر این از روی اجتماع بر نصوص چه از حضرت صادق

قيل له ان اساس التوحيد والعدل تعلقت فيهما شيئا لا يجوز
 که عرض شده است او که در پایه توحید و عدل تعلیق شده چیزی که تجاوز نکند ازین

قالت الامامية

فقال عليه السلام التوحيد ان لا تجوز عليه ما يجوز عليك العدل
 پس فرمود که توحيد است که تو رواه می برخه و نه آنچه روايت بر تو عدل
 ان لا تنسب اليه ما لامك عليه وقالت الشيعة لاختصاصيته
 انكرت نعت نبي بوي او آنچه را که ثابت نموده تو را بر آن و شيعة گفته اند که خصوصيت نيت
 للعدل في حق معرفته من الاصول دون سائر الصفات ولذلك جعلوا
 مرعلا در حق معرفت حقا از اصول بدون ساير صفات و از آنچه قرار داده اند
 اصول دينهم اربعه احدها معرفة الله والثانية معرفة النبي الثالثة
 اصول دين خود چهار چيز که معرفت الله و هيوم معرفت نبي و هيوم
 معرفة الامام والرابعة معرفة الركن وعليه بنى الارشاد الخان
 معرفت امام و چهارم معرفت ركن و بر اين بنا نهاده ارشاد خان
 و هدايت للصديان المقصد الثاني في النبوة وفيها فصول خمسة
 و هدايت خود را بر آنچه کان مقصد دويم در نبوة و در آن پنج فصل است
 الاول قالت الامامية الرسول من الله فسمان احدهما الملائكة
 اول امامية كونه بينهم از جانب خداوند دو قسم است يك فرشتگان
 المرسل الى سبل بنى آدم والثاني رسل بنى آدم اليهم والى الجن
 که فرستاده ميشوند بوي پيغمبران بنى آدم و دوم پيغمبران از خود بنى آدم بوي ديگران و جنيان
 والى غيرهم ولم يقل ذمالة نبوة غيرها الا ما ورد في ابي الجان الذي
 و غير ايشان و قائل نشد اندر چه متي بر پيغمبري غير ان دو كرا آنچه دارد شده و در پيغمبران که
 هو بمنزلة آدم ابنيه وقالت الشيعة لكل نوع من الموجودات
 آن بمنزله آدم است براي اولاد خود و شيعة گفته اند که براي هر نوعي از موجودات
 تنبي من نوعهم فلما دني من الجنادات نوعا والنبات هكذا وللحيوان
 پيغمبري است از نوع خودش پس از براي چهار پيغمبري است از نوع چهارات در اين نباتات و حيوانات و در جنات

في كتاب الشيعة

في كتاب الامامية

في كتاب الشيعة

ایضا قالوا ان الصفات المقررة فی انبیاء بنی آدم مقررة لها من
 نیز و گفته اند که آن صفاتی که مقرر شده در پیغمبران بنی آدم مقررات برای آنها از
 کونها طاهرة مطهرة عاقلة عالمة قابلة للوحی والا لها معصومة
 بودن ایشان پاک و پاکیزه و عاقل و عالم و قابل وحی و الهام بودن و معصوم
 فیاضه علی ما تحتها من ائمة ولها ائمة من بعد هلا فطرة لشرایعها
 و فیض رب فی برزخ رستان از امت خود و مرآت راست ایمان بعد از خود که حافظان نبوت
 و نقباء و نجباء صرح به الشیخ احمد فی جوامعہ و العبد الاثم فی ارشاد
 و نقیان و بزرگانند تصریح باین نموده شیخ احمد در کتاب جوامع خود و بعد ایشم در کتاب خود
 ولا یخفی علی ذی لب کفره و زاد الخان فی الطنبور تعات خوف قال ان
 و مخفی نماند بر هیچ صاحب کفر انقول و زیاده نموده است خان در طنبور تقاضای دیگر پس گفته بدستی که
 محمدات تنزل و قطود فی کل مقام فی صورة کل نوع فینبی فیها و یبلغها
 محمد تنزل بفرایه و کونا کون میشود در هر مقامی بصورة هر نوعی پس پیغمبری یکند در انصوت و تبلیغ
 فانهم قد یظهرون فی صورة الجمادات والنباتات والحیوانات و صور
 زیرا که گاهی ظهور میکنند در صورة جمادات و نباتات و حیوانات و صورهای
 بنی آدم سعیدهم و شقیهم و به قال الشیخ احمد فی موارد من کتب منها
 بنی آدم از نیکشان و بدشان و جمیع کلام قائل شد شیخ احمد در چند مورد از کتب خود که از جمله
 ما ذکر فی شرح الزیارة فی تفسیر و اجساد کم فی الاجساد و قال ان
 آنچه ذکر کرده در شرح الزیارة در تفسیر و اجساد کم فی الاجساد گفته بدستی که
 الائمة قد یظهرون فی احسن صورة لاولیائهم و فی وحش صورة
 ائمه علیهم السلام گاهی ظهور میکنند در بهترین شکلی برای دوستان خود و در وحش ترین شکلی
 لاعدائهم ثم ذکر حدیث جابر بن عبد الله فی قول طلحة و قال فی الاستشهاد
 برای دشمنان خود پس از آن ذکر کرده حدیث جابر بن عبد الله را در قول طلحة و در مقام استشهاد

در شرح
الزبارة در تفسیر
واجبات کم فی الجاد
موجود است
۱۲

لهذا الحديث حيث ظهر امير المؤمنين عليه السلام في صورة قبيحة هي صورة
برای این حدیث گفته چنانچه ظهور فرمود امیر المؤمنین علیه السلام در صورت ناپسندی که آن صورت
مردان ابن الحکم و رمی طلحه بسیم و قتله للاتفاق علی ان طلحه قتل
مردان بن حکم بود و طلحه را تیری بزد و او را کشت چرا که اتفاق است که طلحه کشته شد
بر می مردان لکن طلحه لما عاين الموت و کشف عنه غطاءه رای علیا
به تیر مردان میکن طلحه چون مشاهده مرگ کرد و برداشته شد از چشم او پرده و نیاید امیر المؤمنین
علیه السلام فی صورة مردان ابن الحکم انتمی و صرح به الخان فی انشا
علیه السلام را در صورت مردان ابن حکم الخ و تصریح باین کرده خان در انشا
و کفر هذه المسئلة لا يخفى علی مؤمن و مسلم بانه کیف عرف طلحه
و کفر این سند مخفی نیست بر هیچ مؤمنی و هیچ مسلمی باینکه چگونه شناخت طلحه
و رای علیا فی صورة مردان و لم يعرفه الحسن ابن علی حيث قال فی
در دید امیر المؤمنین را در صورت مردان شناخت آنحضرت را حسن بن علی زیرا که گفت در آن
مجلس معویه لمردان انت الذی وقفت بین الصّفين و رمیت طلحه
مجلس معویه بمردان که تویی آنکه بستانی میان دو لشکر و به تیر زدی طلحه را
و قتله الفصل الثالث فی الختمیه قالت الامامیه ان محمد بن
و بجستی او را فصل سیم در خاتمیت امیه گویند که حضرت محمد بن
عبد الله صلی الله علیه و اله نبی شخصیتی معین جزئی ابن امانه بنت
عبد الله مع الله علیه و اله بنی شخصی معین مشخصات فرزند آمنه بنت
و هب امتی رسول الله خاتم النبیین ختم نبوته الا نبیاء و بکتابه ختم
و هر یک که درس بخواند بود پیغمبر خدا ختم پیغمبران است ختم شد بنبوت او پیغمبران و بکتاب او ختم
الکتاب و حلاله حلال الی یوم القیمة و حرام حرام کذلک فمن احتمل
کتابهای آسمانی و حلال او حلال است تا روز قیامت و حرام او حرام است هر چند پس هر یک که ختم

فصل الختمیه

بعد نبیا او من بعد کتابه و حیاً ولو كانت کلمه يجب قتله ان
 بعد از او پیغمبر برایش از کتاب او و حی را هر چند یک کلمه باشد قتلش واجب است اگر
 کان من اقرب ندبوتہ صلی اللہ علیہ و آلہ و آتہ جاء بشرعہ کمالاً و اکمل
 از کتب باشد که اقرار نموده باشد به پیغمبری او صلی اللہ علیہ و آلہ و آتہ آورده شریعت خود را با کمال و کامل نمود
 اللہ تعالی له دینہ و اتم علینا نعمه و رضی له الاسلام دیناً و لا یمد
 خدا تعالی برای او دین خود را و تمام نموده بر ما نعمتهای خود را و خوشنود است برائی با سلام برای پیش بودن ^{و آخر است}
 لشرعہ الی یوم القيمة لرفع الکلفین و قالت الشیخیه ان له اسمین
 برای شریعت او تا روز قیامت که برای دفع تکلیف از مکلفین است و شیخیه گفته اند که برای ^{او دو نام است}
 یعنی ظهورین اسم سماوی و هو احمد و اسم ارضی و هو محمد و قد ظہر
 یعنی در ظهور است یک نام اسمانی است و آن احمد است و یک نام زمینی است و آن محمد است و تحقیق که ظهور ^{نموده}
 باسمه الارض منذ بعث فی راس کل مائة لتروج ظاہر شریعتہ حتی
 بنام زمینی خود از زمانی که بمبعوث شد در هر صد سال برای ترویج ظاهر شریعت خود تا آنکه
 مضت علیہ و علی شریعتہ ستتمائة و ستتمائة فکانت اثنی عشر
 بگذشت بر او و بر شریعت او شصت سال شصت سال پس شد هزار و دویست سال
 و انتهت الذورة الاولى لتروج ظاہر الشریعة و انت الذرة الثانية
 و غنوشه دوره اول که برای ترویج ظاهر شریعت بود در سید دوره دوم
 لتروج باطن الشریعة و انقضت ذرة ظاہر الشریعة فظہرت تلك
 که برای ترویج باطن شریعت است و در گذشت دوره ظاهر شریعت پس ظهور کرد آن
 المحیقة المحدثه باسمها السماویة و هو احمد فی الشیخ احمد لتروج
 حقیقت محمدیه بنام اسمانی خود که آن احمد بود در شیخ احمد برای ترویج
 باطن الشریعة و هذه المقالة عین ما قاله السید کاظم الرشتی
 باطن شریعت و این گفتار عین چنانچه است که تأیید شده سید کاظم رشتی

وقالت الشیخیه

فی شرح قصیده عبدالباقی مذکوره فی عشرين ورقاً من اواخر الکتاب
 در شرح قصیده عبدالباقی که مذکور است در بیت ورق از اخراهای کتاب
 نقلتها فی السیف المسلول وللخان فی هذا الميدان جولان حیث
 که نقل کرده ام اورا در کتاب سیف مسلول خان را درایت میدان جولانی است چه که
 شبهه الايمان بالانسان وقال انه كان نقطة فی زمن آدم ثم
 تشبه نموده ایمان را با انسان و گفته که آن یعنی ایمان نقطه بوده در زمان آدم پس از آن
 صار علقه فی زمن نوح ومضعه فی زمن ابراهيم وعظامه فی زمن
 علقه شده در زمان نوح و مضعه شده در زمان ابراهیم و عظامه شده در زمان
 موسى ونفخ فيه الروح فی زمن عيسى وتولد فی زمن محمد صلی الله
 موسی و نفخ روح در او شده در زمان عیسی و تولد شده در زمان محمد صلی الله
 علیه وآله پس شیر خورده از پستان ولایت ائمه علیهم السلام و چون رسید
 کان اوان قطامه غاب عنه المرضع فودعه لدى المرییات وهم
 هنگام از شیر باز کردن او پستان شده شیر دهنده را پس دادند آنرا نزد زنان تربیت کننده
 الفقهاء و صادر مرا حقایق ذهن شیخنا فاخذناه من الاماء المرییات
 و ایشان فقهانند و مرا حق شد در زمان شیخ ما پس او را گرفتیم از کنیزان تربیت کننده
 لتعلمه الادب و ائستن واجال في المقام و اطال في الكلام ولعب بذنبه
 برای آنکه تعلیم نایم با و ادب و سنن را و خان جولانی نموده در مقام و طول داده کلام را و بازی نموده با ریش
 والسبب الخ الی الحال الی مقالة قررة عين القروینة واقصته بالغنج
 و سبب خویش تا الحال را کشانیده بودی گفته قررة العين قزوینی که در حال قصه و عشو
 والدلال المختال انکحت وزوجت قد فر من الميدان وقال الخان
 و از بازی خود با دیده می گفت نکاح و تزویج از میدان باز فرار کرده و خان گفته

فی ارشاده ان بعثت لانیاء والرسل ونصب الحج وانزال الكتب
 در ارشادش اینکه بعثت انبیاء و رسولان و نصب نمودن حجتها و فرو فرستادن کتب
 کلها لاثبات الرکن الرابع وهو بمنزلة اصل الکعبة فی مسجد
 تمامی برای ثابت نمودن رکن رابع بوده و او بمنزله اصل کعبه است در مسجد
 الامامة فی حرمة النبوة فی عالم الارض التوحید فعلی الاسلام السلم
 امامت در حریم نبوت در عالم زمین توحید پس بر حال اسلام و اسلام
 وقالوا بکفر من انکر الرکن الرابع وانهم ناصبین و اخوان المکاشرة
 و قائل شده اند بکفر هر کسی که انکار نماید رکن رابع را و اینکه ایشان ناصبی اند و برادران
 و طهادتهم للقیمة وقال الخان فی اول المجلد الرابع من ارشاده
 در پاک بودن ایشان تا از باب تقیسات و خان گفته است در اول جلد چهارم از ارشادش
 ما هذا لفظ من چگونه با دست قاصر و نفس ضعیف این مطلب را
 بگردن این خلق منکوس بگذارم که هزار و ده سال
 که در جاهلیت غیبت گرفتارند انتهای و تاریخ
 کتابه فی ست و سثن فیکون من اول ولادة الحجة و اخلا
 کتاب دو در شصت و شصت است پس پیش از اول تولد حضرت حجت در خل
 فی الجاهلیته الی ان بلغ قلبه موضع من الکتاب قال کتابی هذا
 در زمان جاهلیت تا اینکه رسید قلب او باین موضع از کتابش و گفته که این کتاب من
 یعنی الارشاد مطابق لما هو مسطور فی اللوح المحفوظ احرفا بحرف
 یعنی ارشاد مطابق با آنچه نوشته شده در لوح محفوظ حرف بحرف
 و السواد مطابق للاصل و قال قرائة کتابی هذا واجب و قرائة
 و بود مطابق اصل است و گفته خواندن این کتاب من واجب است و خواندن

در صفحه دوم از جلد چهارم
 ارشاد و الامام
 چای تبریز و صفحه
 چهارم چاپ بیسی
 موجود است

در صفحه ۹۵
 از جلد چهارم
 ارشاد و الامام
 تبریز و صفحه ۱۳۸
 چاپ بیسی
 موجود است

القرآن مستحبة وقال من قراء خمسة اوراق من كتابي فكاثما قراء
 قرآن مستحبات د گفته هر کسی بخواند پنج ورق از کتاب مرا پس چنان است که خواند
 التوریه والانجیل والزبور والفرقان وما اتی به الانبیاء من عند الله
 باشد نراده و انجیل و زبور و فرقان و آنچه را که انبیاء آورده اند از جانب خدا
 ولا یقصر عباراته عن عبارة السيد میرزا علی محمد ابن سید رضا الشیرازی
 و کمی ندارد کلام او از کلام سید میرزا علی محمدرضا سید رضا
 البرزازی بیانه النازل الیه من السماء بزعمهم ان لو اجتمع الحن
 بزاز در کتاب بیان خود که نازل شده بوی از آسمان بجان خویشان که گفته که هرگاه جمع شوند چنان
 والانس علی ازیاتو بحرف من حروف البیان اذا لیا تون بحرف منه
 و آدین بر اینکه پیاورند یک حرفی از حرفهای بیان را در این هنگام نخواهند آورد و یک حرف
ابداً الفصل الثالث فی الوحی قالت الامامیه الوحی النازل
 از آسمان هرگز **فصل سیم** در وحی امامیه گویند و حو که نازل شده است
 الی نبی محمد صلی الله علیه و آله کلام الله تعالی فی القلم الاعلی
 بوی پیغمبر محمد صلی الله علیه و آله کلام خدای تعالی است در قسم اعلی
 فی رسمه القلم فی اللوح المحفوظ و هو معلق فی جبین اسرافیل فیاخذ
 که نقش میکند از اتم در لوح محفوظ که آن او نیخته شده در میان اسرافیل پس میکشد از
 اسرافیل ویؤدی به المیکائیل و هو الی جبرائیل
 اسرافیل و میرساند از اسرافیل به میکائیل و او بوی جبرائیل
 و هو الروح الامیر فیترل به من السماء الی السماء حتی ینتهی الی الارض فیلقی
 که او روح دلائین است پس فرود می آید از آسمان به آسمان تا آنکه میرسد بوی زمین پس می نهد
 معناه علی قلب النبی او یتجدد له فیراه بصره ویلقى الفاظه
 معنی از او بر قلب پیغمبر او تجدد می یابد برای پیغمبر که می بیند او را چشم پیغمبر و او می بیند الفاظ

فانزل الی ما یشاء

علی سماع الظاهرة وهو التجلی الاطی للنبی صلی الله علیه وآله
 بر کوشش ظاهری پیغمبر و این است تجسّی الهی برای پیغمبر صلی الله علیه وآله
 بکلامه و لذلك تعرضه الغشوة حين ينزل علیه الوحي وقالوا
 بکلام خود و از این جهت است که عارض میشود و او را بحالی هنگامیکه نازل میشود بر او وحی و گویند
 لا ينزل جبرئیل بالوحي بعد محمد بن عبد الله ابن امه الى احد من
 که نازل نمیشود جبرئیل با وحی بعد از محمد بن عبد الله بن امیه بروی هیچکس خواه
 امام و غیره و لو كان بحرف واحد وان كان ينزل لامور اخوی
 امام و خواه غیر او هر چند یک حرف باشد اگر چه نازل میشود برای کارهای دیگر
 غیر الوحي علی الاوصياء و يؤيد الاولياء في المعنى غير الروية
 غیر و وحی خدا بر اوصیاء و تأیید می نماید اولیاء را در معنی بآیدین چشم
 وقالت الشیخة ان الوحي عبارة عن توجه خیال النبی
 و شیخه گفته اند بدرستی که وحی عبارت است از متوجه شدن خیال پیغمبر
 الى نفسه و نفسه الى عقله و انزال عقله المعانی الى نفسه
 بروی نفس خود و نیز نفس او بروی عقلش و فرد آوردن عقل او معنیها را بروی نفس او
 و نفسه الى خیاله و العقل هو جبرئیل النازل علیه صرح
 و نفس او بروی خیالش و عقل همان جبرئیل است که نازل میشود بر او تصریح نموده
 به الخان فی الارشاد فی المقصد الثالث فی النبوة و قال هناك
 این خان در ارشادش پدر مقصد سیم که در نبوت است و گفته در اینجا
 ان النبی مهما كان متوجها الى مسئله علیه كان غافلا عن
 که پیغمبر چون متوجه بوده باشد بروی یک مسئله علیه نی یباشد غافل از
 سایر المسائل فیتدرج له العلم شیئا بعد شیئ فی الدنیا
 سیر بر مسائل پس به تدریج حاصل میشود علم برای او چیزی بعد از چیزی در دنیا

وقالت الشیخة

والبرزخ وقال كثير ما يسئل عن الائمة من الاحكام الشرعية
 وبرزخ و گفته است بسي اوقات سوال ميشد از ائمه از احكام شرعي
 و لم يكن لهم جواب حتى يلقى اليهم من عقلهم فيقصر زمان الالف
 كه جوابي نداشتند تا اگر الفاء ميشد براي آن از جانب عقل ايشان بركنه ميشد زمان الفاء
 و يقول فان قلت فكيف يرمون هؤلاء بالعلو في حقهم وهذه
 و بطول نيز مي اينجا ميبود اگر بگوئد پس چگونه تمت زده ميشود شيخان به غلو در حق ائمه و بحال ائمه
 خرافاتهم قلت ان التناقض في كلامهم غير معدودة ولا محدودة
 خرافات ايشان جواب كويم كه تناقض كونه در كمات ايشان نامشمار و بحد است
 و يقولون يجوز اجتماع التقيضين ولا سيما في ذات الواجب
 و خود قائمند بجواز اجتماع و تقيض خصوصا در ذات واجب تعالى
 و يستدلون بوجود ملك نصفه من النار ونصفه من الثلج
 و استدلال مي نمايند بوجود ملكي كه نيمه آن از آتش و نيمه آن از برف است
 وهذا معروف منهم الفصل الرابع في العصمة قالت الامامية
 و اين معروف است از ايشان فصل چهارم در عصمت ائمه كوينه
 الانبياء معصومون من الكبار والصغار عداوسه و اقبل البعث
 كه پيغمبران معصوم اند از كنانان كسبه و صغيره چه عدي و چه سورايشين و بوش
 و بعدها وكذلك الائمة عليهم السلام وقالت الشيعية
 شدن و بعد از ان بوسچين ائمه عليهم السلام و شيعه گفته اند
 يجوز الكبار والصغار عداوسه و اقبل البعث و بعدها
 كه جايز است كنانان كسبه و صغيره بر نبى عداوسه و خواه پيش از بعثت و خواه بعد از ان
 صرح بالسهم و شيخهم في جوامع الكلم وقال يعيب عنهم الملك
 و تصريح نموده بر جايز بودن بوش ايشان در جوامع الكلم و گفته كه غائب ميشود از نزد ايشان بكن

قالت الامامية

قالت الشيعية

در صفحه ۹۹ از جلد
چهارم ارشاد العوام
چاپ تبریز و صفحه
۱۳۲ چاپ بمبئی
موجود است

المسدّد وله في المقام تفصيل مضمّن ذكرناه في الكتاب الكبير
که تأیید کننده این است و او را در این مقام تفصیل خنده آورست که ذکر نموده ایم زیرا که کتاب بزرگ
وقال الخان في الارشاد هذا ما لفظه في المجلد الرابع پس اگر
و خان گفته در ارشاد آنچه را که این بعینه لفظ او است در جلد چهارم

ندادند مصلحت اندیش باید این بنیمیم که از دنیا می رود البتّه تقایم مقام از برای این بنیمیم
قرار دهد که اقلّا در حفظ شریعت معصوم بوده باشد اگر چه در
جاها ی دیگر معصوم نباشد و فيه کفایة لمن اراد الهدایة
در این کلام کفایت است برای کسی که بنای هدایت شد

وهذه العبارة مسطّورة في ارشاده المطبوع ببلادة البمبئی وقد
و این عبارت نوشته شده است در ارشادش که چاپه شهر بمبئی است و تحقیق
صحتّه هو بنفسه و ان كان في بحث العصمة اثبتّها لهم و قد قسمها
تقسیم نموده اند خود او اگر چه در بحث عصمت را اثبات نموده برای ایشان و تقسیم

بعصمة عقلیة و عصمة نفسیة و وجودیة و قسمها الشیخ فی شرح
بعصمت عقلی و عصمت نفسی و وجودی و قسم نموده عصمت را شیخ در شرح

الزيارة بعصمة ذاتیة و قال بها النبينا و الائمة و عصمة عرضیة
الزيارة بعصمت ذاتیة و قال شده این عصمت پیغمبر و ائمه و بعصمت عرضی

و قال بها فی سایر الانبیاء و لا یفهم مراده من الذاتیة و العرضیة
و قائل شده این درباره سایر پیغمبران و نمی فهمد مقصود او را از عصمت ذاتی و عصمت عرضی

لا هو نفس و لا غیره و هو منسقطاته فی اصطلاح الخاصّة و قال الخان
نه خود او و نه دیگری و ان یک از لغزشهای او است در نزدن این اصطلاح خاص شیخ خان قائل

بعصمة الرکن الرابع الذی تسمیة امام الزمان حیث یقول
معصوم بودن رکن رابع که امام زمان می دانند چنانکه خود گفته

در صفحه ۹ از خطه
چهارم، رشاد و لغو
چاپ تیز و صفحه
۱۱ چاپ تمیزی
موجود است

فی ارشاده غیره پس امام غایب بکار مردم نمیخورد مردم
در ارشادش کمتر امام حی حاضر و معصوم میخواهند سیاتی تفصیله
الفصل الخامس فی معراج نبینا محمد صلی الله علیه و آله
فصل پنجم در معراج پیغمبر محترم صلی الله علیه و آله
قالت الامامیه عرج نبینا بحسب العنصری الذی یاری الشیخ
امامیه کونیه عروج فرموده پیغمبر با بدن عنصری دینا شریف خود
حیا یقضا نا ملبتسا نا علاد اکبال لبراق مخدوما بحیرئیل و اخوته
در حال زنده و بیداری لباس و نقین و سواری بر براق و خدمتکار او بودند حیرئیل و برادران
الی السموات ثم کذلک الی العرش و بنتی حیرئیل و براقه عند
بوی اسما پس از آن بهمین کیفیت تا عرش رفت و بانند حیرئیل و براق در نزد
ستاره المنتهی قرار بر فرفرف تا قوسین او ادنی چنانچه در
سره المنتهی پس از آن سیر نمود بر فرفرف تا قوسین او ادنی چنانچه در
فی نص القرآن والسننه من غیر تاویل و قالت الشیخیه
در صریح قرآن و احادیث که تاویل برادرینت و شیخیه گفته اند
بما هو لفظ الشیخ فی رسالته المتماة بالقطفیه قال انه ۳ لما
چیزیرا که این است لفظ شیخ در رساله خود که نامیده اند بالقطفیه گفته بستی که بخفرت
اراد العروج القی فی کل کرة ما منها فالقی ترابه فی التراب و مائه
اراده معراج رفتن نمود و عیداخت در هر کره پنجه را که از جنس آن کره بود پس میذاخت جنبه خاک خور از کره خاک و جنبه آب خور را
فی الماء و هوائه فی الهواء و ناره فی النار و کل قبضة فی تلك
در کره آب و جنبه هوای خور را در کره هوا و جنبه ناری خور را در کره آرد هر یک از چهار قبضه چنانچه خور را در
السماء ثم لما رجع اخذ من کل کرة ما القی فیها و صرح علیه
خود گذاشت پس از آن که مراجعت نمود برداشت از هر کره پنجه را که گذارده بود در آن و تصریح کرده بر این

چاپ اول و کمالی

چاپ اول و کمالی

فی جمیع کتب و طم میدان و فی العرصه جولان و من بیانیه تشبیه
 در همه کتابهای خود و ایشان را از این طبع است و در این عرصه جولان و از جمله بیان اوست تشبیه نمودن
 المعراج با کل الغذاء و تحلیل و اخراج تغله الی ان یحصل الروح
 بمعراج را بخوردن غذاء و تحلیل رفتن آن و پیرون انداختن تغله آن تا آنکه حاصل میگردد روح
 البخاری فی القلب ثم یصعد الی الدماغ و قد صعداها الخان
 بخاری نور قلب پس از آن صعود میکند بوی دماغ و بتحقیق صعود داده مرتبه از خان
 فی معراج الغذاء الماکول الی ان جعلها نفساً و عقلاً و فواءاً و قد
 در معراج غذای خوردنی تا آنکه گردانیده از نفس و عقل و دل و بتحقیق
 ذکرنا عباد اتمم فی الکتاب الکبیر و نقصنا ما ابرموه بزعمهم
 ذکر کرده ایم عبارت های ایشان را در کتاب بزرگ و از هم بریدیم آنچه را که بافته بودند بجان خود
 و لا حاجة الی تنویفه و بیان خروجه من الدین و من فروع انکارهم
 و حاجتی نیست به اظهار بدی قولشان و بیان خروج آن از دین اسلام و از فروع انکار ایشان
 للمعراج بحکم انکارهم لشق القمر حیث قال الشیخ فی الموضع المذكور ان محرقه و الالیتیا
 در معراج جسمانی را منکر بودن ایشان است شق القمر چنانکه شیخ گفته در موضع آنکه جدا شدن و پیوند شدن
 فی مادة الفلك متمنعان و لكن الرسول حجب عن الخلق ضوء القمر
 و ماده آسمانی محال است و لیکن پیغمبر مخفی نموده از خلق روشنی ماه
 السماوی و اظهر للناس صوره قمر فی الهواء و شققها فلم یکن الشق
 آسمانی و نمایانند از برای مردم صورت ماهی در هوا و دوباره کرد آن را پس خود چنانچه
 فی مادة القمر و جسم و هذا كما ترى صرح به فی مقالة ابی جهم
 در ماده آن ماه و جسم آن دین مطلب خاتمه می بینی صریحی است در قول ابو جهم که آنرا
 حکاه الله تعالی فی قوله و ان یروا آیه یعرضوا و یقولوا هذا سحر
 حکایت میفرماید خدای تعالی در کتاب خود اگر چه منبذ معجزه را اعراض میکنند و میگویند این سحر

فصل فی امامت

مستمر المقصد الثالث فی الامامه و فیہ فصول خمسة

ثانی است مقصد سیم در امامت و در آن است فصول پنج گانه

الفصل الاول قالت الامامیة الامامة ریاسة عامة

فصل اول گویند امامیه که امامت ریاست عمومی است

الهیة بعهد معهود من الله تعالی و اختیاره و وصایا به

از جانب خدا بعهدیکه عهد گرفته شده از خدا تعالی و اختیار او است و وصیت نمودن

النبی و نصه او نص و صیته و من ضروریات الاثنی عشریه کونهم

پنجمه و فرمان صریح آنحضرت ایزان صریح و صی او است و از ضروریات مذهب اثنی عشریه است بودن آن

اثنی عشر رجلا لا یزاد علیهم و لا ینقص عنهم احدا و یجب کونهم

برگزواران دوازده مرد نه زیاده میشود بر عدد ایشان و نه کم میشود از ایشان کسی و واجب است بودن ایشان

قرشیاها شمیاطا لبیاطا علویا فاطمیا و من بعد الحسن حسینی

از قریش و بنی اشتم و از نسل ابی طالب و علی و فاطمه و پس از امام حسن از نسل امام حسین

لا یجتمع فی اخوین من بعد الحسن علی السلام و احدا بعد

و جمع نمیشود امامت در پیوسته برادری بعد از امام حسین علیه السلام و هر یک بعد از

واحد فی نفسه و لدیه یثها ولد عن والده الی ان ختم الامر بالثانی

بیکری است پس امامت در اولاد او است که میراث می برد هر برادر از پدر خود تا آنکه ختم امر امامت با او

عشر المغیث هو الحجة ابن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی

دوازدهم که غائب است و اوست حجة بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی

بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسن بن اخ الحسن بن علی بن ابی

طالب علیهم السلام ذریة رسول الله و هذا الثانی عشر حجة

طالب علیهم السلام که از ذریه رسول خداست و این امام دوازدهمین زنده است

الدنیا مرزوق فوق الارض تحت السماء یا کل ویشرب ینکح و هو
 دنیا روزی میخورد بر روی زمین در زیر آسمان میخورد و می آشامد و نکاح میفرماید و آن
 شخص واحد روحاً و جسماً و ستر الشریف الیوم الاحد الثاني من
 حضرت شخص واحد است بیک روح و یک جسم و سن شریف بزرگوار امروز که در یکشنبه و دهم روز
 شهر جمادی الاولی مرتب الف و سبعة و اربعون عاماً یحفظه الله
 ۱۰ جمادی الاولی از سن ۱۳۰۲ است هزار و چهل و هفت سال است نگاه داری میکند خدا
 به دینه و عیساک به السماء و ارضه و هو قطب الزمان و امام
 بودین خرد را و بر پا میدارد آسمان و زمین خرد را و است قطب زمان و امام
 الزمان الذی من مات ولم یرفه مات میتة الجاهلیة و میتة
 زمان که هر که بمیرد و نشناسد او را مرده خواهد بود بدون جا میت و بدون
 کفر و نفاق من ادعا من بعده الامامة لنفسه او لغيره فهو اما
 کفر و نفاق پس هر که ادعا کند بعد از آنحضرت امامت را برای خود یا برای دیگری پس آنکس یا
 ولدا الزنا و ولد حیض او مطعون فی نجاسه و له علیه السلام
 زنا زاده است یا ولد حیض یا دست بُردی به دُبر او شده و بگفته آنحضرت علیه السلام
 ظهور بعد غیبت من مکة بیت الله الحرام بعد الصیحة من جبرئیل
 ظهور بیت پس از غایب بودنش از کوه که بیت الله الحرام است بعد از صیحه و نهائ از جبرئیل
 و خروج السفیانی من الامة یملأ الارض قسطاً و عدلاً کاملاً است
 و بعد از خروج سفیانی که از بنی امیه است پر میکند زمین را از عدل و داد و بچینی نیکه پر شده
 ظلاً و جوراً و لا ظهور الا له و لا مکان لظهوره الا مکة و علامة
 از جور و ستم و هیچ ظهوری نیست مگر برای او و هیچ مکانی برای ظهور از نیست مگر کوه و نشانه
 الحتمية التي لا بد فيها الصیحة و السفیانی و خروج الدجال نزول
 یقینی که لابد منزه است ندای آسمانی و آمدن سفیانی و خروج دجال و فرود آمدن

العیسی علیه السلام من السماء الى الارض وهو لاء الاثنی عشر

عیسی علیه السلام است از آسمان بوی زمین و این دوازده امام

معصومون کعصمة الثبی ولو خلت الارض ولا احد منهم

معصومند مثل معصوم بودن پیغمبر و اگر خالی باشد زمین و هیچیک از ایشان نباشد

لساخت الارض باهلها و هم عباد مر بوبون مکرهون لا یسبقونه

بر آینه فرو میرد زمین اهل خود را ایشان بنده گانه بسته مخلوق و کرامی پیشی نمی گیرند بر خدا هیچ

بالقول و هم بامرہ یعملون یسئلون الله فیخلق و یسئلونه

کفتری ایشان بفرمان خدا کار میکنند سوال میکنند از خدا پس خدا می آفریند و سوال میکنند

فی رزق هذا اعتقادهم علیه فحی و علیه نموت و علیه نبعث

از او پس روزی سید این است اعتقاد لایسته که بر آن زنده ایم و بر آن می میریم و بر آن محور خواهیم شد

انشاء الله اللهم هذه امانتی عندک فودها علی عند فانی

انشاء الله تعالی بار خدایا این اعتقاد امانت من است نزد تو پس باز گردان آنرا بر من در روز

وفی قبری و مبعثی و حراطی و میزانی لکی ادخل بها الجنة و

در قبورم و حشرم و صراطم و میزانم تا آنکه بسبب آن داخل بهشت شوم و

ابعد بها من النار امین یا رب العالمین بحمد و اله الطاهرین

دور شوم بر آن از آتش این یارب العالمین بحق محمد و آل پاکان

المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین من الان الى یوم

و معصومان او صلوات خدا باد بر آنها بگو ایشان از حال تا روز

الذین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین و قالت الشیخة

جزا و لعنت خدا باد بر دشمنان تمامی دشمنی گفتند

ان الامام الزمان غیر الائمة الاثنی عشریه و لا بد فی کل زمان

برستی که امام زمان غیر ائمه اثنی عشر است و لابد است در هر زمانی

وقال الشیخ

عن امام غیر هم و هذا صریح کلماتهم كما صرح به العبد الاثم
از بودن امامی غیر ایشان و این صریح کلمات است چنانکه تصریح نموده بن عبد اثم
فی فوائد السبع فی شرح الحیط لجابر بن زید و صرح فی سبعة
در باب فوائد سبع که در شرح حدیث حیط جابر بن زید است و تصریح نموده در مبحث
عشر مواضع منها بقوله فامام الزمان غیر الائمة الاثنی عشر
: موضع اذان بگفته خود که پس امام زمان غیر دوازده امام پیش

وقال في المجلد الرابع من ارشاده مما يقرب من خمسين ورقا في
و گفته در جلد چهارم از ارشادش در قریب پنجاه ورق

كلها يستدل بان الامام الغائب لا يكتفى به وهذا صریح
و در همه آنها استدلال میکند باینکه لام غایب کفایت نمیکند و این است صریح
پس چنانچه بخدای نارید اکتفا نمیتوانند نمود بامام غائب اکتفا نمیتوانند نمود و قال فی موضع آخر
استاد غایب چگونه ترتیبش را کرد میتواند نمود الفصل الثانی

والثالث في ان الائمة

تختصر فی بنی هاشم و فی اثنا عشر لا زاید ولا ناقص
تخصیر از در بنی هاشم و در اینک ایشان دوازده نفر اند نه زیاده و نه کم

قالت الاماميه كونيد ميراث ميرد امامت افزند بر امامی از پدر خود و صاحبان خردی هم بعضی

اولی ببعض فی کتاب الله وان عدة الشهور عند الله اثني عشر شهرا في كتاب الله يوم خلق السموات والارض
ایشان اولی بیشینه بعض دیگر در کتاب خدا و در سنی که شمار ماهها نزد خدا دوازده

عشر شهرا في كتاب الله يوم خلق السموات والارض
ماه است در کتاب خدا روزیکه آفریده آسمان و زمین را

در صفحه ۱۵۲
از جلد چهارم
العوام چاپ تبریز
و صفحه ۱۱ چاپ
بهمی موجود است

در صفحه ۱۵۲
از جلد چهارم
ارشاد العوام
چاپ تبریز و صفحه ۱۸
چاپ بمبئی
موجود است
قالت الاماميه

فصل فی مناقب ائمه شیعه

اربعه منها فلا تظالموا فيمن انفسكم و قالت الشيخية
چهار از آنها بوده پس ستم نکنید در آنها خود را و شیخیه گفته اند

ايضا لا ينحصر في بني هاشم ولا في العلوي ولا الحسيني بل هو
نیز که ائمه منحصر نیستند در بنی هاشم و نه در اولاد علی و امام حسین و بلکه هر چند

كان مطيرنيا او تركا بنا يعد من ذرية الحسين لان الحسين
که مطیر فی میان کانی باشد شمرده می شود از ذریه حسین و زیرا که حضرت حسین

امر المؤمنين كعلي صرح بذلك الخان في ارشاده في مواضع
امر مؤمنان را مثل علی تصریح نموده باین مطلب خان در ارشادش در مواضع

كثيره وقال فيه في تفسير وازواجه امهاتهم پس انما اهلها
بسیاری و گفته در آن در تفسیر آیه و ازواجه امهاتم پس انما اهلها

زنان پیغمبرند و امیر المؤمنین امر المؤمنین حقیقی است
و در آخرت زن پیغمبر منحصر است بعلی بن ابیطالب

و صرح به في حواشيه على القرآن المجيد في تفسير الآية
و تصریح کرده این در حاشیه بر قرآن مجید در تفسیر آیه

المذكورة الفصل الرابع في اعصمتهم كعصمة النبي صلى الله
مذکورہ فصل چهارم در اینکه معصوم بودن ائمه مثل معصوم بودن پیغمبر

عليه واله قالت الامامية يجب ان يكون الامام معصوما
علیه و آله و آله گفت ائمه کویند واجب است که بوده باشند امام معصوم

من الله والمراد من العصمة هي الامتناع الاختياري بالله عما
از جانب خداوند و مقصود از معصوم بودن بازداشتن خداست از روی اختیار خود با عانت خدا

حرم الله و كرهه عمدا و سهوا و قالت الشيخية تر بما سبق
حرام نموده خداوند از آنرا و مکرده نموده عمد و خواه سهوا و شیخیه گفته اند بخوایم گذشت

در عقیده
از جمله معصوم
انواع چای
بمنفی
بسی معصوم

قالت الامامية

فصل فی مناقب ائمه شیعه

لفظه من الخان وهو مستلوف من لا يكون الامام معصوماً في
نقل عبارت ان از خان و آن لازم دارد که بنوده باشد لام معصوم
نفسه فقط لو كان في الاحكام الشرعية فانه يقول ولو
نفسه و بس اگر بنوده باشد در احكام شرعيه بنوده باشد زیرا که او میگوید اگرچه
بمعونة السائرين و اما في غير احكام الشرعية فلا فانه
با عانت سائرين بنوده باشد و اما در غير احكام شرعيه پس نه زیرا که
يقول اكر چه در جاهای دیگر معصوم نباشند
گفته و هذا يشمل الكبار والصغار و عهداً و سهواً حال
داین کلام او شایسته بزرگان و بزرگان و صغیره عهدی و سهوی را چه در حال
الامام و قبلها و صرح شیخهم بان الحسن و سایر الائمة
امت و چه پیش از آن و صریح گفته شیخ ایشان که امام حسن و سایر الائمة
كانوا عالمين بوجود الستم قبل تناولهم اما حين التناول
دانا بودند به بودن زیر پیش از تناول نمودن آن در حين تناول فرزند
فغاب عنهم الملك المسدد فتناولوا بالشرب وغيره
پس غایب شده از ایشان حکم که مؤید ایشان است پس اقدام می نمودند با شرب و غیر آن
وقال بالاسمهاء والافانمة في النبي وانت تعلم ان
و قائم شده بهر اقدار و بخراب شدن در پیغمبر و تو میدانی که
هذا خلافا لاجماع فعلا محصلاً و منقولاً متواتراً و از نسب
این خلاف اجماع است فعلاً اجماع محصور و اجماع منقول متواتر اگر چه نسبت داده شده
الى بعض الاقدمين والله اعلم بمراة الفصل الخامس قالت
ب بعضی از قدماء و خدا دلالت بقصود بعضی فصل پنجم

در صفحه
۹۴ از جلد چهارم
ارشاد العوام چاپ
تبریز و صفحه
۱۳۲ چاپ بیستی
موجود است
۱۲

قالت الامامية

الامامية لا يشترط في الامام ان يكون حاضرا ظاهرا مبسو
 اما كونه كشرط نيت در امام انكه حاضر بوده باشد و ظاهر و مبسوط
 اليد ذاتصرف ظاهر اني بل لا تخلو الارض من حجة الله اما
 اليد و صاحب تصرف ظاهري بلكه بايد خلافاً نماند زمين از حجة خدا كه
 ظاهر مشهور او غائب مستورا كي لا يبطل حججه و تبديله
 ظاهر و هر چه باشد و يا غائب و نا پيدا تا انكه باطل نشود حجتها و بيانها و
 ولا يظلل اولياؤهم و قالت الشيخية يجب ان يكون
 و كراهة نشود حسان آنها و شيخية گفته اند واجب است كه امام
 ظاهراً با درنا يعرف فلا فائدة في الغايب بل الامام الغايب
 ظاهر و هو يد باشد كه ششخته شود پس فايده نيست در امام غايب بلكه امام غايب
 كالرسول الميت و هذا كثير في عبارات الخان في الارشاد
 مانند پيغمبر مرده است و اين بسيارست در عبارتهاي خان در ارشاد
 وقد اشرنا اليها سابقا و من اراد التفصيل فليرجع الى كتابه
 و تحقيق اشارة نموديم باز در سابق در كه تفصيل خواهد پس مراجعه كنند بكتاب
 او كتابنا المقصد الرابع في المعاد وفيه فصول خمسة
 بكتاب مقصد چهارم در معاد و در ان پنج فصل است
 الفصل الاول قالت الامامية ان المعاد في المعاد هو
 فصل اول ايه كه نيكه انچه بر كشتني است در محشر خور
 الانسان ببدنه الشخصى الدنيا وى و روحه و البدن هو
 انسان است ببدن شخصي دنيا وى و روحش و بدن همان است
 المخلوق من العناصر التي هي تحت تلك القبر و يقولون ينفع الصواب
 كه افزوده شده از عناصر كه در زير فلک قمر است و كويند كه در میده بود در

در نسخته

در نسخه ۹
از جمله چهارم ارشاد
العوام چاپ تيز
در نسخه ۱۱ چاپ
بسيار موجود است

قالت الامامية

فیهوت کل من فی الارض ویفنی کل من فی السموات فاذا
 پس همیشه تمامی هر که در زمین است و فانی می شود تمامی هر که در آسمانهاست پس چون
 اراد الله انشاءهم انشاء الثانية احی الله اسرافیل بکلمة کن
 اراده نماید خداوند زنده نمودن آنها را و در نشاء آخرت زنده بگرداند اسرافیل را بکلمه کن
 فیلتم الصور ویقول فی صورہ ایها العظام البالية والاعضاء
 پس بدان ملکید صور را و میگوید در صورش ای استخوانهای پوسیده و اعضای
 المتفرقة والشعور المنقصله هلموا الی العرض علی الله تعالی
 از هم پاشیده و موهای جدا شده بشتابید بسوی محضر خداوند تعالی
 وقبل ذلك یزلزل الارض فیتجمع تراب الارض فیتکلم اسرافیل
 پیش از این میلرزد زمین پس جمع می شود خاک روحانیان در قبرهايش
 لا یعزب عن علمه مثقال ذرة فیمطر من المزن اربعون
 فرد نمی ماند از علم او بقدر ذره پس می بارد از ابر سفید چهل
 صباحا مطر له و یحیة المتی فیغرق الارض فیتکلم اسرافیل
 صبح باران که او را بر می مینماید پس غرق می شود زمین پس تکلم میکند اسرافیل
 ستہ کلمات فیکلمة الاول یكون الناس طینا و بالثانیہ
 بخشش کلمه پس بگفته اول مردم گل می شوند و بگفته دوم
 یكون الناس صوراً و بالثالثہ تستوی ابدانهم و بالرابعة
 مردم صورتها می شوند و بسیم درست می شود بدنهای ایشان و بچهارم
 یجرى الدم فی عروقهم و بالخامسة تنبت الشعور و بالسادسة
 جاری می شود خون در رگهای ایشان و در ششم می روید سویها و در ششم
 یقول قوموا فاذا هم قیام فیظرون فیعید الله الخلق سیرة خلق
 می گوید برخیزید پس در آن هنگام مردم برپا ایستاده نظر میکنند پس خود می بیند خداوند خلق را برپا ایستاده

وقال الشيخ

ابا هم ادم من غير توالد فيبعث الله الموتي من قبورهم وقالت
 پدرشان آدم بدون زاییده فی پس برمی گیرانند خداوند مرده ها را زنده می گرداند و شیخ
 الشيخ ان الجسم جسمان والجسد جسدان جسد عنصری
 گفته اند که جسم دو جسم است بدن دو بدن است یک بدن عنقریب
 دنیاوی و هو مخلوق من عناصر هذه الدنيا التي هي تحت فلك
 یعنی فلكی دنیائی که آن آفریده شده است از عناصر این دنیا که آن در زیر فلك
 القمر وهذه تفتي ويلحق كل شيء الى اصله ويعود اليه عود
 قمر است و این فلك می شود و ملحق می شود هر چیزی به اصل خود و باز می گردد و این بازگشت
 مما زجة واستهلا فيعود مائه الى الماء وهو انه الى الهواء
 مزدوج شدن و مستهلک بودن یعنی بر میگردد جزا به آن بر آید جزا بر آید آن بسوی هوا
 و ناره الى النار و ترابه الى التراب ولا يرجع ولا يعود لان كالتوب
 و آتشی آن بسوی آتش و خاک آن بسوی خاک و بازگشتی ندارد و عود نمیکند زیرا که آن جسد
 يلقي من الشخص الثاني جسد اصيل من عناصر هور قليا وهو كمين
 که انداخته می شود از شخص و دویم بدن اصیل است که از عناصر هور قلیا درست شده است
 في هذا المحسوس وهو مركب الروح فيقوم للحساب هو الجسد
 در این بدن ظاهر است و آن است که مرکب روح است و بر می خیزد بر حساب و آن است
 الذي يتألم ويتنعم وهو الباقي وبه يدخل الجنة والنار وهذه
 آن بدنی که در عالم می افتد و به نعمت میرسد و آن است که نماندنی است و این در آخرت و در روز قیامت
 المقالة منهم متكررا في الكتب من غير عدد و ما سطرناه من عين
 گفته اند از ایشان که مراد است در کتب ایشان بسیار و آنچه را که نوشته ایم از خود
 عبارة ابن هقير في شرح الزبارة و عبارة ائمة مسطورة في
 عبارت ابن هقیر در کتاب شرح الزبارة و عبارت ائمه مذکور است در

السيف المسلول مع اجوبتها وشبههم في المقام شبه
 كتاب سيف المسلول، اجوابهايش وشبهه سر اينها در ايتقام مانند شبهه
 منكري لا نبيا كاميته ابن خلف وغيره قال الله تعالى وضرب
 اناسك منكري مغيران بودند مشر امينه بن خلف وغير او چنانچه قول حق تعالى است وبرز
 لنا مثلاً ونسئ خلقه قال من يحيى العظام وهى دميم ولا
 اذراش و فزاوش نمود آفرينش خود را گفت كه زنده خواهد كرد استخوانها را كه پوسيده است
 حاجة الى بيان فساد هذا القول فانه كافر لانكاره
 احتج به ببيت بروى بيان خرابي اين قول زيرا كه او كاذبات بجهت الكاراد

تضرورة صريحاً الفصل الثاني قالت الامية ان الروح
 ضرورية من راحيت فصر دميم الامية كوني بدستيك روح

تعود الى بدنه الدنيا في القبر يسئل عنها فيه قال الله
 بر ميگرد بدين دنياي در قبره سؤال كرده ميژد از ان در قبر كه قول حق

تعالى كل انسان الزمناه طائره في عنقه ونخرج له يوم القيمة
 كتابه است و بران را مي كيريم صحيفه اعمال او را در گردنش ميزن ماوريم بجهت او در روز قيامت

كتابا يلقيه منشورا اقر كتابنا وقال الشيخة
 كتاب را كه مي بايد از او باز شده كه بخوان كتاب خورانا افزايد و شيخه گفته اند

السؤال عن الروح والجسد الهو قلياني يعنون البرزخي ويخالفون
 كه سؤال از روح و جسد هو قليا نديست و مرادش ان برزخي است و مخالفان

الاماميه في عالم احكام القبر ويولون كتابة الاعمال بالستابه
 بالاميه در عالم احكام قبر و تا و ميكنند نوشتن اعمال را بكنيت سيادت

وريق الفم على الكفن بما ذكره في كتبهم نقلنا ما في الكتاب الكبير
 و ريق دهان بر كفن بآنچه ذكر كرده اند از در كتبها خود نقل كرده ايم از كتاب الكبير

قالت الامامية

قالت الشيخة

فان الامامية

الفصل الثالث قالت الامامية عالم البرزخ متوسط بين

نصر سیم هیت کونید عالم برزخ عالم وسطیست میان
الدنیا والآخرۃ والارواح فیها علی اقسام ائمة مؤمن ما حض
دنیا و آخرت و ارواح در آن عالم برهت میباشند یا مؤمن خالص
الایمان فیکون روحه فی الجسد البرزخی فی باطن وادی السکون
الایمان است پس بیست روح او در بدن برزخی در اندرون دارد پس
وهی الجنة المذمومة اما حض الکفر فیکون معذباً
که انت برشت مذمتان که مذکور است در قرآن یا خالص الکفر است پس معذب بیست
فی باطن برهوت او مستضعفا فیلدی عنهم فیکون ارواحهم فوق
در واد برهوت است پس ان را ثواب عقاب نیست در برزخ پس برزخ ارواح
فتورهم الی یوم القيمة فعالم البرزخ دار جزاء لا تکلیف فیها
در قبر ایشان تا روز قیامت پس عالم برزخ دار جزاء است که تکلیفی در آن نیست
الا للبله والصیان بما ورد من انما یوجب لهم نارا فیکلفون بالدخول
که بر اینهمان دنیا بالغان بخو که وارد شده که برافروخته میشود بر اینها آشی و تکلیف گرد میزند بر
فیها فمن دخلها صارت علیه بردا و سلاما ومن لم یدخلها
شدن در آن پس هر یک از ایشان که داخل شد میگرد بر او خنک و سلامت و بر که داخل نشود
ادخل فیها کرها و قالت الشیخة هی دار الرجعة فاذا اجتمع
راحد میکنند او را در آن براه و شیخه گفته اند که برزخ عالم رجعت است پس فیکه جمع شوند
فیها افراد این ادم مقام الحجة فیها بالامر و ظهر الدین کله فهاک یعبد الله
در آن افراد اولاد آدم بر یکسار رجعت میفرم در آن عالم امر بهر و ظهور بر شعورین تبار پس در اینجا عبادت
بغیر شرک و قد نقلنا عبا یؤهم هنا فی الکتاب الکبیر الفصل الرابع
که می شود خداوند و شرک و کفر و تحقیق نقل نموده ایم عبارت ها بر این را در اینجا در کتاب بزرگ تصدیق

فان الشیخة

قالت الامامية

قالت الامامية ان الثواب ثوابان ثواب اختصاص و ثواب
 اعميه كونه كونه ثواب و قسم ثواب است يك ثواب مخصوص و يك ثواب
 استحقاق وان الانبياء و الائمة عليهم السلام لهم ثواب
 استحقاق و بربستي كه پيغمبران و ائمه عليهم السلام مرثيان است ثواب
 الاختصاص بدو و اقاموا بحق الشكر لما من الله عليهم لعلمه
 مخصوصي از اول خفت پس استاد كه نموده و حق شكر را بجا آوردند زمينى كه خداوند كذا رده بيا
 بما ياتونه اختيارا فاعطاهم جميع ثواب الاخرة استحقاقا
 بسبب علم او بايچه بجا مى آورند باخت ر خود پس عطا فرمود بايشان جميع ثواب آخرت را از در استحقاق
 وقالت الشيخية تر بما هو لفظه في ارشاد الخان قال در هشت
 شيخية گفتند انه خير من ان لفظ ان در ارشاد خان اين است گفت

قالت الشيخية

در جرده مقام هست كه بان مقام نميرسند مكر صابروان بر محنتها و كشته
 شدن آنها و اسير شدن آنها و پايان شدن آنها حال چكندا يا طلب آنها را بكنند
 يا نكنند اگر بكنند اعظم درجات سلطنت نخواهد داشت ايشان هم
 با ساير رعيت مساوى باشند ايشان هم خيمه ها بزنند و چهار اسير
 كو سفند بچرانند و هذه مقالة في فصل اسرار الشهادة في
 دين است مقاله او در فصل اسرار شهادت در

بيان شان سيد الشهداء كائنا لم يسمع الحديث الذي خاطب
 به ان شان حضرت سيد الشهداء كو بياست نيه است حديثى را كه خطاب نموده
 الله الحسين ما حتمت عليك الشهادة الى قوله ولا ينقص من
 قدره انما هم سدين مراد واجب كردم بر تو شهادت شدن را اما انكه فرمود و كم نميشود از
 در جتلك ستنى و فى معناه اخبار منظاره الفصل الخامس
 در جته نو خبرى و در معنى اين حديث احاديث بسيار در فصل پنجم

قالت الامامية

قالت الامامية

ان الصراط جسر وجسر مدود علی جهنم الجسمانیة بصفات
 انکه صراط جسم است و جسر است کشیده بر روی جسم جسمانی با منفایکه
 المذكورة فی الكتاب والسنة وقالت الشیخة ان الصراط و
 المذكور است در قرآن و جبار و شیخة گفتند که صراط
 المیزان والوسيلة کلها مؤلة معنویة غیر جسمانیة و عبا یوهم
 و میزن و وسیله تمام آید و زنده و میزنند نه جسمانی و عبادت و تبارک
 صریحی فی الاشارة و غیره من کتبهم المقصد الخامس فی تکلیف
 صریح است در کتاب رشت و غیره از کتب ایشان مقصد پنجم در تکلیف
 الناس فی زمان الغیبة الصغری و الکبری قالت الامامیة کان
 مردمان در زمان غیبت منبری و کبری لایمیه گویند که بودند
 الامام الثالث عشر فی زمن الغیبة المسماة بالصغری نواب
 از برای امام دوازدهم در زمان غائب بودند که نام آن غیبت منبر است تا آمدن
 مرضیون و سفراء مدد و حون منصوصون علیهم و احدا بعد احد
 مرضی و سفیرانی مسدود که نفر رسیده بودند برایشان هر یک بعد از دیگری
 و هم اربعة عثمان بن سعید و ابنه محمد و ابی القاسم حسین بن
 و ایشان چهار نفر از عثمان بن سعید دوم پسر او محمد سیم از قاسم حسین بن
 روح و علی بن محمد السمری و بعد وقعت الغیبة الکبری و فوض
 روح چهارم علی بن محمد السمری و پس از آن واقع شد غیبت که برود گذار شد
 الامر الی رواية الاخبار و الاحادیث و الفقهاء العارفون بالاحکام
 و اراویان خبر و حدیث و فقهاء عرف به حکم
 و عرفوا بالصفات المرذیة عن ائمتهم الی هی مذكورة فی کتب
 و معرفت ایشان بن صفات است که روایت شده از ائمه که مذکور است در کتب

تبع ان الشیخة

پیش امامیة

وقالت الشيخية

الاخبار والفقه في القضاء وقالت الشيخية لا بد في كل
 خبر دقة در سند حکومت شرعی و شیخیه گفته اند که ناچار است در هر
 زمان من امام زمان غیر الائمة الاثنی عشر و لهم فی هذا المقام
 زمانی از بودن امام زمانی غیر از دوازده امام علیهم السلام و ایشان را بمقام
 متناقضات شتی فتارة یعبرون بالشیعة و تارة بالنقباء
 تناقض کویرها رسیده است پس جائی تغییر نمی کنند شیعه و کاهسی به نقباء
 و النجباء و تارة بالزکین الرابع و تارة بالباب تارة یفرقون
 و نجباء و مرتبه برکن رابع در فقه بیاب د کاهسی تفاوت میدهند
 بینهم و جعلوا معرفة الزکین الرابع اصلا من اصول الدین و
 بیان اینها و قرار داده اند شن ختن رکن رابع را اصیل از اصول دین و
 نسبوا منکره الی الناصیته و تناقضوا فی القول فقالوا ان هذا
 نسبت داده اند منکر رکن رابع را بنا مبسوط بودن و تناقض کوئی گفته اند و گفته اند که این
 الزکین من الایمان کان مخفیاً حتی اظهره الشیخ احمد ثم السید
 رکن از ایمان پنهان بودند تا انکه ظاهر نمودند و شیخ احمد پس سید
 کاظم شد کریم خان فمن لم یعرفهم ولم یحکم مات میتة جاهلیة و میتة
 کاظم پس از آن کریم خان پس بر کسی که شناسد ایشان را دوست ایشان نباشد و میرد بجاهلیت
 کفر و نفاق ثم تفرقت کلماتهم من بعد هم علی اشخاص کثیرین
 کفر و نفاق مرده پس از آن جدا شده و اینها ایشان بعد از این سه نفر بر اشخاص بسیاری
 تفرقوا الیادی سبأ کما دخلت امة منهم لعنت اخری الا ان اکثرهم
 و متفرق شده اند بانه جمیع قوم سبأ اینچنین می آیند که هر از اینها لعنت مرکب شده و دیگر را که اکثر آنها
 اجتمعوا علی محمد خان حسب ما وصی الیه ابوه و قالوا فی صفات
 جمع شده اند بر دور محمد خان بحسب وصیتی که بود شده از پدرش و قائل شده اند در صفات

الوكن الرابع ما لا يقصر عن صفات الرسل ولا نعمة قال رحيمخان
رکن رابع آنچه را که کمترین از صفات پیغمبران و امامان علیهم السلام رحیمخان
فی منظومته هداية الصبيان تأليفه کریمخان قد رتشان
گفته در کتاب منظومه که در هدایه الصبیان که تألیف پدرش کریم خان است

قدرت یزدان بود وقال لهم السلطنة على العالم والقدرة الالهية
گفته که برای ایشان است تسلط بر عالم و قدرت خداوندی

على التصرف فيما يشاؤون وامثال ذلك ويقولون صريحاً بوجود الباب
بر تصرف کردن در آنچه بخواهند و مانند این و قول صریح ایشان است که باب برابر
للامام وازكانوا ينفونه عن السيد ميرزا علي محمد الشيرازي
امام است اگر چه نفی نموده اند باب بودن را از میرزا علی محمد شیرازی

فالتزاع في الموضوع دون الحكم واعلم استقصاء من لا تهمل
پس نزاع در تشخیص موضوع است نه در حکم آن بدان که با خبر رسانیدن لغزشها

مناقضاتهم غير ملشرة وقد جمعنا كثيرا منها في كتاب المسمى بالسيف
تنافض که بی تأیید نیست و جمع کرده ایم بسیار از آنها را در کتاب مسمی بالسيف

المسلول وهذه بنده منها حوزتها معجلا في ثمان ساعات من
اسرل است داین پاره از آن است که تحریر نمودم با تعجیل در هشت ساعت از

اليوم الاحد الثاني من شهر جادي الاولى من سنة الحمد لله الاولى
روز یکشنبه دوم از ماه جادى اول از سنة الحمد لله اول

واخر اوقاف مرغ مصنفه الجاني محمد رضا بن علي النقي الهداني عفي عنهما في يوم المذكور
و آخر اوقاف مرغ مصنف این نسخه محمد رضا بن علی نقی الهدانی عفی عنهما در روز مذکور

حين افاتته بيلد عسكريين على ساكنيها الامامين السلام
هنگام افاتنه در بیلد ستر من راسی علی ساکنین الامامین السلام

المنطلب
در عهد چهارم ارشاد
العوام در صفحه
چاپ بنیر و منفوخه
چاپ بمبئی موجود
۱۲

مطبوعات الحیدرآباد

موجودہ در نزد آقای حاجی شیخ علی محلاتی حایر الدینی محلی چور کلی ہر کس
در اغب باشد با کتابی دیگر از مطبوعات مصر و ایران طلب نماید

رسالہ سیصد و پنچ مسئلہ از جناب میرزا
دعوت الحسنی در اربعہ اعمال ۲۴ ساعت شبانہ روز
شفاء الصدور فی شرح زیارة العاشور
شرح تجرید از علامہ حلی
ہدیۃ النملۃ الی مرجع الملۃ
دیوان مرحوم سید جیدر حلاوی زیر طبع
مناقب ابن شہر آشوب ما زندانی زیر طبع
لسان الصدق فی الرد علی النصاری
مبتدای المرید فی ادب المفید والمستفید
جواہر السنن فی الاحادیث القدسیہ
بذر مشعشع در حال ذریر موسی مبرقع
مثنوی تبیین الخواطر فی احوال المسافر
مثنوی نان و حلوائے شیخ بہائے
اب حیات در قوہ باہ
سراج المنیر در اخلاق
زاد المتقین در طہارۃ و صلوة و زکوۃ و غس و حج
کلمہ طیبہ در اخبار و احادیث و حکایات صادقہ
دیوان شمس مغربے
سرہائے ایمان از ملا عبد الرزاق

